

حال و روزگار مهاجران افغانی در ایران

افغانستان کشور هم‌مرز و هم‌زبان ما دهمین سال حادثه‌ای را که شرق‌گرایان بدان نام "انقلاب" و دیگران بدان نام کودتا داده‌اند، پشت سر گذاشت. در این سال پیمان‌نامه‌ای در ژنو به امضاء رسید که به خروج نیروهای شورشی از افغانستان منجر خواهد شد. هنوز سرنوشت بعدی افغانستان روشن نیست. اما آنچه در این میان برای ما ایرانیان اهمیت دارد زندگی افغانان و حال و روزگار آنان در ایران است. افغانها از پیش از انقلاب اسلامی به هوای کار و کسب درآمد به ایران می‌آمدند. اما پس از انقلاب انگیزه مهمتری گروه کثیری از آنان را به ایران کشاند و آن اشغال خاک افغانستان از سوی ارتش شوروی بود. این بار افغانان دیگر نه تنها برای کسب درآمد که به پناهنده‌گی به ایران آمدند. شمار افغانان مقیم ایران را تا دو میلیون تن برآورد کرده‌اند. ایرانیان با این گروه عظیم چه سلوکی داشته‌اند و دولت ایران چگونه با آنها رفتار کرده است؟ آنچه از گزارشهای سازمانهای بین‌المللی برمی‌آید رفتار دولت ایران با افغانان بسیار خوب بوده است و در مورد مردم نیز هوجمندی بسیاری از ایرانیان به علت بید رفتاری پاره‌ای از افغانها از آنان دلخوش نیستند، اما در مجموع رفتار ملت ایران با آنان برادرانه و دوستانه بوده است. شاید بتوان گفت که افغانها به دلیل هم‌زبانی و تاریخ مشترک با ایرانیان، در ایران آسوده‌تر از هر کشور دیگری زیسته‌اند. آنچه در پی خواهد آمد گزارشی است که جنگیز پهلوان از میان تحقیقات ارزشمند و مفصل خود که قصد دارد آنها را در مجموعه‌ای چاپ کند، برای آدینه فراهم آورده است. با تشکر بسیار از ایشان.

● جدایی سیاسی بین ایران و افغانستان به جدایی فرهنگی نینجامیده بود. از این‌رو انگلیسیان کوشیدند زمینه‌هایی برای جدایی فرهنگی فراهم آورند تا بتوانند افغانستان را از آن خود کنند و راه روسیه را به هند ببندند.

جنگیز پهلوان

عکسها از: جلال تفرشی و استیو مک‌کوری (ناشنال جئوگرافی)

رساله جامع علوم انسانی

در فصل کار بر شمار آنان افزوده می‌شود و در فصل کم‌کاری به ویژه زمستان از تعداد آنان کاسته می‌شود. پس شاید بتوان گفت که همه آن تخمینها به نحوی می‌تواند قریب به واقعیت باشد. یک تحقیق آماری مستقل در باره شمار افغانان در ایران باید متکی به ضابطه‌هایی باشد تا بتواند به نتیجه‌ای درست برسد. مثلاً باید میان افغانانی که هر ساله به افغانستان می‌روند و برمی‌گردند، افغانانی که برای اقامت کوتاه‌مدت به ایران می‌آیند و افغانانی که مستمر در ایران اسکان گزیده‌اند و... تفاوت گذاشت. اگر جز این به بررسی و پژوهش روی آوریم بازده نیکویی به دست نخواهیم آورد.

در حال حاضر یکی از معیارهای رسمی در این زمینه تعداد کارتهای شناسایی صادر شده از سوی وزارت کشور است. هنگامی که وزارت کشور تصمیم گرفت برای افغانان مقیم ایران کارت شناسایی صادر کند تصمیم درست و به موقعی بود. اما این سیاست به همان شکل نخستین باقی ماند و با واقعیتها و تحولات بعدی تطبیق پیدا نکرد. سخت‌گیری در مورد صدور کارتهای شناسایی جدید عملاً فایده این کارتها را پریش‌برانگیز کرد و در نتیجه شمار زیادی از افغانان را از دایره شناسایی مقامات ایران خارج نگاهداشت. به

هم‌اکنون شمار زیادی از افغانان در کشور ایران می‌زیند. اطلاع دقیقی از تعداد این برادران دیرینه، همسایگان و میهمانان عزیز در کشور ما در دست نیست. سرشماری اخیر نفوس و مسکن نیز نمی‌تواند پاسخ درست و دقیقی به این پرسش به ظاهر ساده در اختیار بگذارد. برخی شمار آنان را دو میلیون نفر یاد کرده‌اند و برخی یک میلیون و هفتصد هزار نفر و عده‌ای نیز آنان را تا دوسیلیون و نیم نفر برآورد می‌کنند. متأسفانه تحقیق مستقلی در این زمینه وجود ندارد که با اتکا به آن بتوان سخن راند. واقعیت این است که شمار افغانان در فصلهای مختلف سال متغیر است.



حضور افغانان در ایران فزونی گرفت. پیش از این نیز شماری از افغانان در نوار مرزی و در داخل ایران آمدوشد داشتند. خویشاوندیهای دوسوی مرز، امکان اشتغال در ایران، همزیانی و هماهنگیهای فرهنگی در گذشته و حال باعث شده که روابط فراسوی مرزهای سیاسی همچنان ادامه یابد. با وجود این هیچگاه شمار افغانان در ایران به این حد نرسیده است. طبیعی است که عامل عمده این حضور گسترده تصرف خودسرانه خاک افغانستان توسط نیروهای شوروی است.

حاصل دست‌اندازی شوروی بر خاک افغانستان این شده که شمار زیادی از افغانان

فرهنگی از پیش‌اندیشیده‌ای دنبال شود که حافظ منافع درازمدت هردو ملت ایران و افغان باشد. تسلیم شدن به رویدادهای روزانه و پیشامدهای نامنتظر می‌تواند سرانجام خسرانهای فراوان و دست‌کم بدفهمیهای ماندگار برجا نهد و بر روابط آینده ما در این سوی از آسیا تاثر نامطلوب بگذارد.

اگر سخن از ضرورت بررسیهای آماری مستقل رفت به خاطر آن است که بتوان با اتکا به آمارهای دقیق در تنظیم برنامه‌های دورتر از خطا پرهیز هست.

پس از اشغال رسمی افغانستان به وسیله نیروهای شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ (دی ۱۳۵۸)

خصوصاً اکنون مدتی است که کارتهای یادشده تمدید نشده است و وزارت کشور حاصل بازنگریها و تأملات خود را اعلام نمی‌کند. با این حال باید تأکید کرد که صدور کارت شناسایی برای افغانان کاری است درست که جلو بسیاری از نابسامانیها را گرفته است و حق آن است که به این عمل هم از نظر فایده آماری و هم از نظر فایده‌های فرهنگی و اجتماعی توجه خاص داشت.

به هر حال واقعیت آن است که حضور گسترده افغانان در ایران پی‌آمدهای فرهنگی مهمی دارد که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. حق آن است که در این حوزه سیاستهای

در کشور ما زندگی می‌کنند و در این روزگار هردو باهم برسر یک سفره نشستیم. ایران با آن که پذیرای این همسایگان شده است خود در جنگی طولانی با همسایه‌های دیگر به سر می‌برد که با زیرپا گذاشتن همه‌ی پیمانهای دوجانبه و بین‌المللی به ایران تجاوز کرده است. با این حال کشور ایران توانسته دو میلیون افغانی را در درون خود جا و شغل دهد. با وجود چنین تصویر روشنی از موقعیت سخت ایران و با وجود دشواریهای عظیمی که مردم ایران درگیر آنها هستند در مجموع بر سر کمک کردن به مردم افغانستان توافق داشتند و خطرات یک پشت‌حصه نامطمئن را به جان خریدند.

● شهرنشینی در افغانستان با آنکه رونق یافت اما نتوانست شکل غالب فرهنگی شود. فرهنگ عشیره‌ای هنوز نیرومند است.

● زمانی که داوودخان نخست‌وزیر افغانستان بود، کوشش کرد که همه مکاتبات سازمانهای دولتی به پشتو انجام شود. این سیاست با شکستی فاجعه‌آمیز مواجه گشت.

اهمیت حضور برادران افغانی در ایران موجب شد که به این مسئله از زاویه فرهنگی توجه بکنم و مدتی است می‌گویم از نزدیک با گوشه‌هایی از زندگی آنان در ایران آشنایی بسایم و در ذهن خود راههایی را جهت برخورد درست با این موضوع جست‌وجو کنم. در سفرهایی که به همین منظور در داخل ایران کرده‌ام با افغانان و هموطنان خود در این باره به گفتگو نشسته‌ام و خواستار معضلات و دشواریهای موجود و همچنین امکان تحکیم دوستی و مودت بیشتر بین دو کشور و ملت برادر آگاه شوم. در این مختصر چند نکته را که به نظر من رسیده است مطرح می‌کنم.

افغانستان کنونی به عنوان یک واحد سیاسی عمری طولانی ندارد. بخش فرهنگی مهمی از آن که از دیرباز با ایران پیوندی تنگاتنگ و درونی داشت پس از جنگهایی بر سر هرات که به جنگهای ایران و انگلیس شهرت یافته است در ۱۲۵۳ قمری (۱۸۵۷ میلادی) در زمان ناصرالدین شاه از ایران جدا گشت. انگلستان در ۱۸۵۶ برسر هرات به ایران اعلان جنگ داد و نیروهای این

کشور به جزیره خارک و بوشهر وارد شد. حاصل آن که معاهده ۱۸۵۷ پاریس بین ایران و انگلیس موجب شد ایران از هرات عقب بنشیند.

این حدایی سیاسی که ثمره دوره‌ای طولانی از سیاستهای استعماری انگلیس در آسیا بود به جداییهای فرهنگی نینجامیده بود. از این رو انگلیسیان کوشیدند زمینه‌هایی برای حدایی فرهنگی فراهم آورند تا بتوانند افغانستان را یکسره از آن خود کنند و راه روسیه را به هند ببندند. انگلیسیان که در گذشته طعم تلخ شکست را به سبب دخالت در امور داخلی و تحریک گروههای رقب (رقابت بین دوست محمدخان و شجاع‌الملک سدوزایی) چشیده بودند کوشیدند با تقویت حریف نیرومند (دوست محمدخان) سرزمینهای افغانی را از دسترسی و نفوذ روسیه مضمون نگاه دارند و چون حضور نظامی مستمر خود را ناممکن می‌دیدند از راه تاثیرگذاری نامستقیم به هدفهای سیاسی خود دست یابند. این تاثیرگذاری از دو راه تعقیب می‌شد: یکی اثر نهادن بر شکل‌گیری رویدادهای سیاسی افغانستان به مدد سیاستهای شناخته‌شده انگلیس و دیگری اثر نهادن بر جریانهای فرهنگی. روسیان چون نیرویی یکسره بیگانه برای افغانستان بودند آنان نمی‌توانستند در دل افغانان راه بیابند ولی در مورد ایران و ایرانیان لازم می‌آمد سیاست دیگری تنظیم شود. به این خاطر انگلیسیان کوشیدند هراس از ایران را در ذهن و اندیشه افغانان بپروراند و در این بازی حساب شده خود را دوستدار افغانستان نشان دهند. امپراتوری بریتانیا در هند ایدمدت نبود و انگلیس با همه ادعاهایی که در زمینه دوراندیشی سیاسی داشت و با همه آن که به زیرکی و فراست سیاسی خود می‌توانست از هند بیرون رانده شد. آنچه برای ماندن نفیاق و پیشداوری بین همسایگان بود که میوه شوم استعمار در جهان کنونی است.

افغانستان با روسیه و ایران هم‌مرز بود و طبیعی می‌بود که با این دو کشور نزدیک گردد. وضع آشفته ایران در دوران قاجاریه امکان آمیزش ژرف بین دو کشور را فراهم ساخت. انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول، ایران را بیش از پیش به خود مشغول داشت. اما روسیه که امپراتوری نیرومندی را خواستار بود همواره به افغانستان چشم داشت و برای دسترسی به آبهای گرم گذار از این سرزمین را در سیاستهای راهبردی (استراتژیک) خود به حساب آورده بود. انقلاب اکثریت سیاستهای خارجی روسیه را دستخوش دگرگونی ساخت و تاثیرگذاری

فرهنگی و سیاسی بر رویدادهای افغانستان را ادامه داد. شوروی نیز مانند انگلستان کوشید روابط افغانستان را با کشورهای پیرامونش در تشنج نگاه دارد. افغانستان به علت خط مرزی "دیورند" با پاکستان درگیریهایی پیدا کرد و از حمایت سیاسی شوروی برخوردار گشت. اما چون با ایران درگیر نشده بود شورویها نیز کوشیدند با ایجاد زمینه‌های ساختگی ذهنی هراس از ایران را در بین افغانان بپروراندند. این هراس موجب می‌شد که افغانستان از ایران دوری گزیند و چون با پاکستان درگیر بود و القتهای مذهبی و فرهنگی ژرفی با هند داشت به دامن شوروی بگردد. شوروی با دادن وام به افغانستان و برخوردار ساختن جوانان افغانی از آموزش در شوروی و ترویج اندیشه‌های مارکسیستی نفوذ خود را در افغانستان گستراند. امریکا در سال ۱۹۵۱ کمکهای خود را به افغانستان قطع کرد. دیدار آیزنهاور از افغانستان در ۱۹۵۹ به تقویت روابط دو کشور انجامید و امریکا کمکهای خود را از سر گرفت. اما خروشچف پیش از این در ۱۹۵۵ به دیدار کابل رفته بود و در همان هنگام از نظرگاه سیاسی افغانستان درقبال مسئله پشتونشینان که مورد اختلاف با پاکستان بود حمایت کرد. شوروی از انقلاب اکثریت تاکنون بی‌وقفه در تاثیرگذاری بر رویدادهای افغانستان کوشیده است و آنچه ما امروز می‌بینیم حاصل چند دهه نفوذ مستمر اتحاد شوروی در افغانستان است که نجاوز نظامی در ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) می‌بایست اوج این جریان باشد و کار افغانستان را یکسره کند. محاسبات شوروی درست از آب درنیامد و شوروی را وارد معرکه‌ای ساخت همچون ویتنام برای امریکاییان.

هجوم نیروهای شوروی به افغانستان که باعث شد شمار زیادی از افغانان به ایران روی آورند و این برخلاف میل شوروی و برخلاف سیاست "هراس از ایران" بود. این سیاست که یکسره ساختگی بود در عمل به علت حضور گسترده افغانان در ایران نیز نادرستی خود را نمایاند. مردم ایران پذیرای برادران دیرین و همسایگان امروزی خود شدند و اشتراک زبانی و فرهنگی بر دوستیها تاکید داشت و به پیشداوریها میدان نمی‌داد. با این حال نیروهای معینی در ایران کوشیدند این بار ایرانیان را نسبت به افغانان بدگمان کنند و برخی رفتارهای ناپسند را به همه افغانان تعمیم دهند تا درگیریهایی تازه‌ای به بار آورند و هم ایرانیان و هم افغانان را که هردو در جنگ به سر می‌برند به جان هم اندازند. سندهایی در دست است که نشان می‌دهد دامن زدن به بدگمانی از پیش اندیشیده

و حساب شده بوده است. افغانان نیز که دور از خانه و کاشانه خود هستند، و طبیعی است که حساستر از گذشته شده باشند، از بعضی از رفتارهای فردی آزرده گشتند و بر توقع خود افزودند. خوشبختانه پیوندهای فرهنگی زرفتر از آن بود که با این چیزها از هم یگسلد. چندسال همزیستی نشان داده است که بر دشواریها آسان می توان غلبه کرد و با اندک کوششی از هر دوسو راحت می توان به تفاهم و دوستی دست یافت.

باوجود این واقعیت این است که برخی حساسیتها در بین ایرانیان و افغانان وجود دارد که تنها با طرح کردن آنها و یافتن پاسخی درست برای آنها می توان این

برمی آمدند و طبیعی است که زمینه های مختلف فرهنگی داشته باشند. نه تنها بین خود وحدت فرهنگی نداشتند بلکه باوجود اشتراک تاریخی با برخی از عاداتها و رسمها در کشور میزبان نیز کاملاً هماهنگ نبودند. واقعیت این است که افغانستان و ایران فقط در تاریخ معاصر جدایی یافته اند ولی این دو روحی واحد داشته اند که اکنون به قولی در دو بدن نمایانده می شود. با این حال در همین تاریخ معاصر تحولات اقتصادی و اجتماعی در ایران دگرگونیهایی پدید آورد که افغانستان از آنها دور ماند. ورود صنعت، گسترش شهرنشینی، اسکان عشایر و رواج آموزش سیمای اجتماعی - اقتصادی ایران را



اردوگاهی از دهها اردوی آوارگان افغانی.

حساسیتها را از میان برداشت. درعین حال اگر واقع بینی و درک دشواریهای اجتماعی و اقتصادی اساس نگرشهای هر دو طرف قرار نگیرد فقط توقعات بی حدوحساب محال عرض اندام می باید که حاصلی جز بدفهمی و گریز از یکدیگر به بار نخواهد آورد.

موقعیت روانی - فرهنگی

هرچند که افغانان پیش از هجوم شوروی به افغانستان به ایران می آمدند اما ورود شمار زیادی از آنان پس از ۱۳۵۸ به ایران در اثر اجبار بود. بسیاری در داخل افغانستان امکان گذران عادی زیست را از دست دادند، خانه و کاشانه شان ویران گشت و در معرض خطر نابودی قرار گرفتند. تنها دو راه به روی افغانان گشوده بود: گریز به پاکستان یا ورود به ایران. باوجود اختلافهایی که در زمان داوودخان در مورد مسئله پشتونستان با پاکستان پیش آمد کشور اخیر مرزهای خود را به روی مهاجران افغانی گشود. ایران نیز با آن که درگیر انقلاب بود طبیعی و خواسته پذیرای مهاجران افغانی شد. این مهاجران از گروهها و قشرهای مختلف جامعه افغانستان

چنین مجموعه پیچیده ای ارتباط میان ایرانیان و افغانان را گاه با دشواریهایی روبه رو سازد. یکی از افغانان اهل ادب و فرهیخته که از هرات برخاسته است با گلایه از "خوارنگری" ایرانیان سخن می گفت. به نظر او "در بینش مردم ایران یک نوع برتری - بینی اجتماعی دیده می شود که این به یک غرور کاذب در جامعه ایران مبدل شده و این جامعه را به جایی کشانده که بیشتر ملل جهان سوم را در کنار جامعه ایرانی خوار می بیند... اگر تحولات اقتصادی را از ایران بگیرند ایران چیزی جز افغانستان نیست". اکنون ما به درستی چنین احساسی نمی پردازیم. واقعیت این است که در بین برادران افغانی ما چنین احساسی را ترویج داده اند و به هر حال تفاوت سطح رشد اقتصادی یا خود تفاوتهای فرهنگی و تربیتی به بار آورده است. مهم این است که ما این احساس را از دل برادران افغانی خود بزدا بیم و به آنان نشان بدهیم که "خوارنگری" اندیشه رایج بین ایرانیان نیست و رفتارهای فردی و حتی گروههای معینی را نباید تعمیم داد و آن را به حساب روح ملی یک ملت گذاشت. درعین حال افغانان نیز باید بدانند که رواج دادن چنین اصطلاحاتی و تس دادن به اندیشه های جدایی افکن خود در نهایت موجب جدایی و خصومت می گردد و نباید در آخر انتظار داشت که چنین بذری محصولی نیکو عرضه دارد. رهبران مهاجران افغانی باید ترویج دهند، تفاهم باشند و از مهاجران بخواهند خود را با شرایط کشور میزبان وفق دهند. درغیراین صورت فقط کینه و بدفهمی رواج پیدا می کند و به انتظارات و توقعات غیرواقعی دامن زده می شود.

اشتغال

افغانانی که به ایران می آیند گذشته از علائق فرهنگی به کسب درآمد در ایران توجه دارند و بخشی از درآمد به دست آمده را برای نگاهداری خانواده و خویشاوندان به افغانستان انتقال می دهند. دولت ایران از آغاز در برابر افغانان سیاست باز اشتغال را برگزید. در نتیجه افغانان در همه جای ایران پراکنده گشتند و بسته به امکانات در جستجوی کار برای خود می آمدند. ما اکنون در بیشتر استانهای ایران با حضور کارگران افغانی مواجه هستیم.

نیروی کار افغانان را می توان دو بخش کرد. اکثریت بزرگ را نیروی کار نا ماهر تشکیل می دهد. گروه کوچکی از آنان مهارتهای فنی دارند. عده ای بسیار کمی از این گروه ادیبان و نویسندگان و آموزگاران هستند که

دستخوش تحول ساخت. در افغانستان طایفه ها و عشیره ها همچنان بر جای ماندند و وابستگی به آنها هنوز در شمار اختارات فردی محسوب می شود. فرهنگ عشیره ای، روح جنگجویی، بی قراری و میل به آزاد بودن از محدودیتهای جامعه نوین هنوز در افغانستان نیرومند است. شهرنشینی با آن که رونق یافت اما نتوانست شکل غالب فرهنگی در افغانستان بشود. درعین حال باید توجه داشت که همین روحیه عشیره ای عامل مهمی برای رویارویی با نیروی نظامی یک ابر قدرت و ایستادگی در برابر آن به شمار می رود.

افغانانی که به ایران آمدند دو زمینه داشتند. از سویی مدتها در معرض تبلیغ "هراس از ایران" قرار گرفته بودند که خواه ناخواه در آنان اثر گذاشته بود و از سوی دیگر میلی عمیق و دیرینه و احساس تعلق به فرهنگ مشترک در آنان ریشه داشت. تفاوتهای فرهنگی حاصل از تحولات دوران اخیر را نیز اگر بر این دو زمینه بیفزاییم با موقعیت فرهنگی - روانی پیچیده ای مواجه می شویم. طبیعی است که

پس از آمدن به ایران یا جذب موسسات ایرانی شده‌اند یا در سازمانها و جمعتهای افغانی کار می‌کنند یا ناچار به حرفه دیگری برای گذران زندگی روی آورده‌اند.

کارگران ناماهر مشکلی ندارند. یعنی بیشترین تعداد افغانان حاضر در ایران، اینان در بخش ساختمان، در بنادر، در بخش کشاورزی، در کارگاهها، راهسازی و... اشتغال دارند. اینان در آغاز تا پیش از صدور کارت شناسایی آنان می‌توانستند به هر جای ایران بروند و برای خود کار دستوپا کنند. پس از صدور کارت شناسایی از سوی وزارت کشور بخش قابل توجهی از این نیروی کار ناچار به اشتغال غیررسمی روی آورده



پیرمرد آواره‌ای در کنار پوستر شهیدان آشنا.

است. چون کارت شناسایی حوزه مکانی زیست هر مهاجر را نیز تعیین می‌کند قرض بر این است که مهاجر در طول اقامتش در ایران در همان محل بماند. ولی در عمل بسیاری از افغانان با و بدون کارت شناسایی محل کار خود را به علت‌های گوناگون تغییر می‌دهند. شمار درخور توجهی از افغانان به سبب دشواریهایی که بر سر راه کسب کارت شناسایی وجود دارد در عمل به کار و زندگی به اصطلاح غیررسمی می‌پردازند و اغلب از کارت شناسایی دوستان و خویشان خود بهره می‌گیرند.

حق آن است که وزارت کشور سیاست صدور کارت شناسایی را بگستراند و به این رویه غیررسمی پایان دهد. چنین کاری هم به سود ایران است و هم به سود افغانان. اگر صدور کارت شناسایی مبتنی بر ضابطه‌های آسانتر باشد در آن صورت بهتر می‌توان سیاست تعیین حوزه اقامت را به اجرا گذاشت. بر اساس ضابطه‌های موجود نیروی کار افغانی در هر استان نباید از ۴۰ درصد کل نیروی کار تجاوز کند. این سیاست بی‌تردید با توجه به وضع اقتصاد جنگی ایران سیاستی است سخاوتمندانه که حق است برادران افغانی نیز به آن ارجح

ببندند. بسیاری از افغانان تمایل دارند در محل‌هایی به کار اشتغال داشته باشند که خویشان و بستگانی در آن محل دارند. این تمایل را می‌توان به آسانی با روشی سنجیده پاسخ گفت و از پراکنده کردن یک خانواده یا حوزه خویشاوندی که آثار نامطلوبی بر جا می‌گذارد، پرهیخت.

نیروی کارگری ماهر افغانی که شمار اندکی دارد با دشواریهایی روبه‌رو است. زیرا اغلب در همان رشته ایرانیان به کار اشتغال دارند یا قرض بر این است که اولویت با نیروی کار ایرانی باشد هر چند که در عمل کارفرمایان به نیروی کار ارزانتر گرایش دارند. در این مورد یعنی نیروی کار افغانی، این واقعیت را مناسفانه نمی‌توان زیاد تغییر داد زیرا به بازار کار و سیاستهای کلی یک کشور بستگی دارد و اصولاً دشواری هر مهاجر است در هر جای دنیا. افغانان نباید از این وضع برداشت نادرست بکنند و آن را حاصل پیشداوری یا به اصطلاح "خوارنگری" بدانند.

افغانان پژوهشگر و ادیب سرنوشته متفاوتی دارند. بسیاری از اینان توانسته‌اند برای خود کار دستوپا کنند و دیده‌ام که اغلب با خانواده خود در ایران به سر می‌برند. در آستان قدس از این گروه برگزیده استفاده می‌شود و در برخی دیگر از موسسات ایرانی چون دانشگاه‌ها به کار گماشته شده‌اند. برخی از این گروه که معلمان ساده بوده‌اند گاه با دشواریهایی برای یافتن کار مواجه هستند. از این دسته نیز شمار درخور توجهی در فعالیتهای آموزشی جمعتهای افغانی شرکت کرده‌اند و از این راه گذران می‌کنند. اما افغانان مهاجر انتظار دارند که تمامی افراد این گروه بتوانند در حوزه‌های آموزشی در ایران اشتغال داشته باشند. طبیعی است که یافتن راه‌حل در این زمینه آسان نیست. آنچه به نظر می‌رسد این است که اگر امکان باشد در حوزه فعالیت‌های فرهنگی این مهاجران را به کار گماشت و چنانچه امکان باشد با برقراری دوره‌های بازآموزی این گروه از افغانان را به کارهای فرهنگی - آموزشی معینی در دوره اقامت در ایران سوق داد و برای بازگشت به افغانستان با اندوخته‌های غنی‌تر مهیا کرد. توجه به این حوزه دارای اهمیت زیاد است زیرا که این گروه در عمل نخیکان جامعه فردای افغانستان و در شکل بخشیدن به روابط آینده دو کشور موثرند.

شماری از افغانان نیز وجود دارند که وابسته به هیچ‌یک از گروه‌های فوق نیستند و به کار قاچاق در زمینه‌های گوناگون اشتغال دارند. این رسم از قدیم وجود داشته است و آن را نباید حاصل مهاجرت اخیر دانست.

ولی به علت تعداد زیاد مهاجران پس از اشغال افغانستان طبیعی است که شمار این گروه نیز افزایش یابد. در همه‌جای دنیا بین مهاجران چنین گروه‌هایی پدید می‌آیند که می‌خواهند آنان به ثروت و پول برسند. رویارویی مأموران ایران را با چنین گروهی باید استقبال کرد زیرا همین گروه اندک می‌تواند تصویری نامطلوب از کل جامعه افغانی در ایران به وجود آورد. گروه‌های سیاسی افغان نیز باید در طرد این گروه به ویژه کسانی که به کار مواد مخدر اشتغال دارند بکوشند و از همکاری با مأموران ایرانی نهراسند. زبان این‌گونه گروه‌ها به همه می‌رسد و حیثیت فرهنگی افغانان را خدشه‌دار می‌کند.

آموزش

ورود افغانان به ایران و آشنایی آنان با وضعیت فرهنگی ایران نیازهای تازه‌ای در بین افغانان ایجاد کرده است که حاصل تماس فرهنگی جدید است. یکی از این نیازها سوادآموزی است که به این میزان در بین افغانان تا هنگامی که در کشور خویش بوده‌اند وجود نداشته است.

آن دسته از افغانان که کارت شناسایی کسب کرده‌اند می‌توانند فرزندان خود را به مدرسه‌های ایرانی بفرستند و مانند فرزندان ایرانیان از همه امکانات آموزشی بهره بگیرند. در واقع ایران با وجود محدودیتها و دشواریهای خود تردید نکرده است که فرزندان افغانی را در نظام آموزشش جای دهد. همین سیاست گشوده موجب شد که افغانان فرزندان خود را به مدرسه بفرستند. در عین حال میل به سوادآموزی در بین همه گروه‌های افغانی تقویت شد و بر شمار داوطلبان افزوده گشت ولی باز هم کسانی که کارت شناسایی داشتند آنان به نظام آموزشی ایران راه یافتند و دشواری و سختی در برابر کسانی پدیدار گشت که برانگیخته در اثر این نیاز فزونی‌یافته خواستار اعزام فرزندان خود به مدرسه بودند بی آن که کارت شناسایی داشته باشند.

این دسته از افغانان که شمار آنان نیز کم نیست ناچار مدرسه‌هایی به موازات نظام آموزشی ایران برای خود برپا کرده‌اند و فرزندان خود را به این مدرسه‌ها می‌فرستند. گاه از کمکهای تاسیسات مذهبی ایران برخوردار می‌گردند و گاه از کمکهای نیکوکاران ایرانی و گاهی هم ناچار خود جایی را اجاره می‌کنند. آموزگاران این‌گونه مدرسه‌ها همه افغانی‌اند. برخی از این آموزگاران دانش‌آموخته دانشگاه کابل هستند و برخی نیز آموزش دبیرستانی

را به پایان رسانده‌اند. اینان با شور و شوق فراوان و با درآمدی اندک که از جمعیت‌های افغانی یا پیدران دانش‌آموزان دریافت می‌کنند به تدریس هموطنان خود اشتغال دارند. از این‌گونه مدرسه‌ها در خراسان و سیستان دیده‌ام. افغانان خود برای این مدرسه‌ها کتابهای آموزشی تهیه دیده‌اند که تلفیقی است از کتابهای آموزشی ایران و افزوده‌های خود افغانان. در آغاز که این‌گونه مدرسه‌ها برپا می‌گشت افغانان شکوه داشتند که چرا مدرسه‌های ایرانی فرزندانشان را نمی‌پذیرند اما به تدریج این اندیشه نیز در بین برخی از آنان رواج یافت که کودکان افغانی در دوران مهاجرت باید با تاریخ

سنت‌های دینی خود می‌پردازند. هرچند که ایران کشوری است که شیعه مذهب رسمی ساکنان آن به شمار می‌رود اما دربرابر افغانان هیچگاه نباید گذاشت این موضوع مسئله برانگیز شود چنان که نشده است. درعمل نیز افغانان سنی مذهب از همه امکانات لازم برای تعقیب علائق دینی خود برخوردار هستند و از این‌رو هیچ احساس تفاوتی نمی‌کنند. ترویج تفاهم و مدارا بین شیعیان و سنیان افغانی مقیم ایران می‌تواند عامل مهمی در ترویج تفاهم و مدارا در فردای افغانستان باشد. ایران همه ابزار لازم را برای ترویج این تفاهم از نظر فرهنگی داراست. مردمان ما خشونت‌مذهبی را نمی‌پسندند و درگیریهایی خونین و ناشی

در خراسان و سیستان و بلوچستان در مراسم عبادی ایرانیان سنی مذهب شرکت می‌جویند. با این حال دیده‌ام افغانان شیعه‌مذهب و سنی مذهب را که در ایران مراسم خاص خود را برپا می‌دارند. گاه ملایبی برای خود از افغانستان می‌آورند تا مراسم حدالکاهی داشته باشند. چنین رفتارهایی می‌تواند از روحیه کثاره‌گیری نشأت بگیرد و همچنین می‌تواند نشانگر توجه خاص به برخی از تأکیدها و ظرافتها در مراسم ویژه خود باشد.

زبان

هرچند که هنوز زبان فارسی گسترده‌ترین زبان در افغانستان است با این حال در سال ۱۹۳۶ بنا به فرمان شاهی زبان پشتو زبان رسمی کشور اعلام شد. با این وجود زبان پشتو نتوانسته موقعیت مشابهی چون زبان فارسی به دست آورد. پشتوزبانان در حریان جامعه‌ها شدن در داخل کشور و در دوره خدمت سربازی فارسی می‌آموزند اما فارسی‌زبانان گرایشی به یادگیری پشتو ندارند. پژوهشگران دو دلیل عمده آورده‌اند: اول آنکه یاد گرفتن فارسی آسانتر است و دیگر آنکه پشتو را نمی‌توانند خوب یاد دهند هرچند که قدرت دولت پشت آن قرار دارد.

در مجموع قضیه زبان در افغانستان، به‌خصوص به علت دخالت‌های خارجی، شکل پیچیده‌ای به خود گرفته است. نخست انگلیسیان به این موضوع دامن زدند و اکنون روسیان عنان کار را در دست دارند. زبان‌شناسان معاصر روسی می‌گویند زبان فارسی افغانستان را جدا از زبان فارسی ایران بدانند و پشتو را بیش ببرند. در مجموع حاکمان افغانستان در دوران معاصر نیز عامل مهمی در گسترده شدن اغتشاش زبانی بوده‌اند.

قانون اساسی ۱۹۶۴ زبانهایی در (فارسی افغانستان) و پشتو را زبانهای رسمی کشور اعلام کرد. زبان دری زبان ارتباطی میان ناحیه‌های گوناگون افغانستان است. حکومت در ۱۹۶۴ هیاتی را منصوب کرد تا برای رشد و اشاعه پشتو چاره بیندیشد. در زمانی که داودخان در سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳ نخست وزیر افغانستان بود کوشش کرد که همه مکاتبات سازمانهای دولتی به پشتو انجام شود. این سیاست با شکستی فاجعه‌میز مواجه گشت. مقامات بالای حکومتی که فارسی‌زبان بودند ناچار شدند کارمندان را به کار بگیرند که مکاتباتشان را با اداره‌های دیگر به پشتو برگردانند. گیرنده نامه که اغلب غیرپشتو بود به ناچار نامه را به کارمندی می‌داد تا آن را به فارسی باز برگرداند. این مجموعه در دریایی از برگرداندن و باز برگرداندن



مدرسه ابتدایی دختران افغانی در اردوگاه.

کشور خود از دیدگاه جمعیت‌های افغانی آشنا شوند. واقعیت این است که در بین افغانان در ایران و در پاکستان دیدگاه هماهنگ و یکدست تاریخی یافت نمی‌شود. میل به ترسیم هویت ملی مستقلی برای افغانستان اساس کوششهای کسانی را می‌سازد که می‌خواهند در شکل‌گیری سیمای ملی افغانستان موثر باشند. این تمایل هنوز شکل علمی و منسجمی نیافته است و اغلب از برخوردهای عاطفی و گاه افراطی بهره می‌جوید.

مذهب

افغانان ساکن ایران از نظر مذهبی کمابیش بازتابی از تقسیم‌بندی مذهبی در کشور خود هستند. بیشتر افغانان در ایران مسلمان سنی‌اند. با این حال باید گفت که شیعیان افغان راحت‌تر به ایران روی می‌آورند تا جای دیگر. شیعیان افغانی در ایران از حمایتها و پشتیبانیهایی بهره‌مند می‌گردند که در جای دیگر (مثلاً پاکستان) نمی‌توانند به دست آورند. این گروه نه تنها اشتراک زبانی با ایرانیان دارند بلکه به علت اشتراک در مذهب، آسان به نگاهداری رسمها و

از تعصب مذهبی در زندگی روزانه ایرانیان جایی استوار نمی‌یابد. برعکس باید باتاسف گفت که پاکستان درگیر تنشهای دینی است و نمی‌تواند از این بابت سرمشق خوبی پیش روی مهاجران افغانی بنهد. مهاجران افغانی باید تازمانی که در ایران هستند حس کنند که ایرانیان همه آنان را برابر و یکسان می‌دانند و تعلق خاطر مذهبی آنان را امری شخصی می‌نگرند. دفاع از حقوق افغانان نباید به هیچ روی از تعلق فرقه‌ای آنان تاثیر پذیرد. البته در عین حال ایران حق دارد خواهان آن باشد که شیعیان نیز در افغانستان بتوانند آزادانه در نگاهداری رسمها و سنتهای خود بکوشند و اصول دین خود را آزادانه به گوش هموطنان دیگرشان برسانند و ترویج دهند. این تگرش بی‌تردید از دیدگاه فرهنگی برمی‌خیزد و نباید آن را حاصل برتر گرفتن مذهبی بر مذهب دیگر پنداشت.

همان‌گونه که مهاجران افغانی شیعه مذهب در مراسم عبادی شیعیان ایران می‌توانند شرکت کنند همان‌سان نیز مهاجران افغانی سنی مذهب به ویژه در شهرهای حاشیه مرز

گرفتار شد و عقیم ماند. داودخان خود دری (فارسی) زبان بود و به این زبان سخن می‌گفت. با این حال سیاستهای رویارویی با ایران که در افغانستان از بیرون و به پیروی از آن از درون دامن زده می‌شد چنین فضایی خلق کرده بود. ظاهرشاه هم فارسی‌زبان بود و به فارسی سخن می‌گفت اما او هم در اغتشاش زبانی سهیم بوده است. در این دوره اخیر بیش از همه تزهکی عصیت پشتون‌نشان می‌داد و به پشتو سخن می‌گفت. میرک سرکرده حزب پرچم فارسی‌زبان بود. حزب پرچم در اصل بر اثر گرایشهای فارسی‌خواهی عضوایش را گرد آورده بود و روزنامه‌های هم به همین نام داشت. تزهکی برعکس پشتوگرایی شدید داشت و می‌کوشید واژه‌های پشتو را وارد فارسی کند. حفیظ الله امین هم به پشتوزبان بودنش افتخار می‌کرد. سیاست پشتوپی کردن افغانستان همچنان ادامه دارد. با وجود این همان‌گونه که آمد همه پژوهشگران بر این باورند که دری (= فارسی) زبان ارتباطی افغانستان است. با آنکه در دوران اخیر حمایتی از فارسی نشده ولی از یک و پشتون و جز آن فارسی را می‌فهمند و از راه این زبان باهم ارتباط دارند.

کسانی که می‌کوشند از راه کنار گذاشتن فارسی و نادیده گرفتن آن به هویتی مستقل دست یابند راه درستی نمی‌روند و زیانهای حاصل از آن را که حتی می‌تواند فاجعه به بار آورد از دیده دور می‌دارند. چون در این جا قصد آن ندارم که مسئله زبانی را در افغانستان مطرح کنم به این مختصر بسنده می‌کنم و اگر همین مقدار را نیز نوشته‌ام به خاطر آشنا ساختن خواننده از سیمای کلی این موضوع است. در اصل می‌خواهم به حضور افغانان در ایران از زاویه زبان‌نگاهی بیندارم.

حضور افغانان در ایران بی‌تردید برخلاف میل کشورهای خاصی به تفاهم فرهنگی میان ایران و افغانستان مدد رسانده است. فرزندان افغانی در ایران به مدرسه می‌روند، کارگران افغانی در ایران کار می‌کنند و آمدوشد پیوسته‌ای جریان گرفته است که با همه نارساییهایش به آشنایی بیشتر انجامیده است. به نظر من مهمترین بعد این حضور جنبه فرهنگی آن است. آشنایی با شیوه زندگی یکدیگر و سخن گفتن به زبان مشترک آثاری ماندگار آفریده است. افغانان که لهجه‌های شیرین و دلچسب دارند و از گانگی اصیل به کار می‌گیرند که گوشه‌وار و خاطره‌برانگیز است. از این گذشته لهجه دری افغانی حکایت از فرهنگی کهن و قدیم دارد که نمایانگر وجود علائق دیرینه بین دو

کشور است. افغانانی هم که از حوزه‌های فرهنگی دور از شهرها آمده‌اند یا در حوزه زبانی پشتو قرار داشته‌اند اکنون در ایران با زبان فارسی آشنایی جدی‌تری پیدا می‌کنند و می‌بینند که استفاده از این زبان تا چه حد برای آنان آسان و سهل است. طبیعی است که شناور شدن در این دریای گسترده لهجه‌های گوناگون را صیقل دهد و بر یکدستی زبانی تاکید کند. نباید از این امر ذلتنگ شد و فکر کرد که این آموزش فرهنگی تأثیری بر لهجه‌ها نگذارد. همان‌گونه که شهرنشینی بیشتر در افغانستان می‌توانست به یکسانی زبانی بینجامد به همان‌سان نیز آموزش با زندگی شهری در ایران نتیجه مشابهی به بار می‌آورد.

از سوی دیگر باید توجه داشت که سیاستهای خاصی که در افغانستان مانع ورود واژه‌های فارسی امروزی در زبان دری افغانی می‌شد و به جای آنها واژه‌های انگلیسی، فرانسه یا اردو را می‌نشانند دیگر نمی‌تواند از آشنایی افغانان با زبان رایج فارسی در ایران جلوگیری کند و حق انتخاب را از مردم عادی و دانش‌پژوهان و فرهیختگان افغانی بگیرد. در عین حال افغانان باز خواهند آموخت که زبان فارسی به خود آنان تعلق دارد و در طول تاریخ در بارور ساختن آن کوشا بوده‌اند پس چه بهتر که اکنون نیز در پاسداری از آن غفلت نورزند. کنار گذاشتن واژه‌های انگلیسی و فرانسه از زبان ادبی و رسمی در افغانستان بر حیثیت فرهنگی و آبروی علمی افغانستان خواهد افزود و نمایانگر پیوستگی زبان دری خواهد بود. حضور کنونی افغانان در ایران موجب خواهد شد که جنبش جریانی تقویت گردد و ادیبان و نویسندگان افغانی نیز به آن اشتراک کنند. در ضمن این جریان استفاده از کتابهای علمی و آموزشی چاپ‌شده در ایران را برای دانش‌پژوهان افغانی سهل و آسان خواهد کرد و به رونق علم و تحقیق در افغانستان مدد خواهد رساند. تالیف و ترجمه متون علمی که در ایران چندین دهه تجربه و پشتوانه دارد و هرروزه بر غنایش افزوده می‌شود می‌تواند زمینه مناسبی برای گسترش دانش و فن در افغانستان فراهم آورد. بی‌آنکه مردم این کشور ناچار باشند از نو بیازمایند و هزینه‌های گزاف متحمل شوند.

برخی از دولتهای افغانستان کوشیدند با پشتون‌نشین کردن شهرها زبان دری را از رواج بیندازند و در همان حال از دادوستد زبانی با ایران بپرهیزند اما این سیاستها به سود آینده علم و معرفت در افغانستان نمی‌تواند باشد. از نظر سیاسی نیز باید با

صراحت گفت که دور گشتن افغانستان از ایران می‌تواند زیانهای حیران‌ناپذیر برای این کشور به همراه بیاورد.

گفتگو با استاد سمندر غوریانی

می‌دانیم که امکانات ایران هم کم است

یکشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۶۵

سمندر غوریانی استاد دانشگاه کابل بوده است. مردی است فروتن و دانشمند. هنگامی که از کابل گریخت به ایران آمد. تا زگیها شنیدم که به پاکستان رفته است. در فلسفه مطالعات گسترده‌ای دارد و با کارهای فیلسوفان مهم آشناست. حق است که ایران بتواند چنین استادانی را نگاه دارد و ترتیبی بدهد که بتوانند در ایران کار کنند. استاد سمندر به آموزش کودکان دوره ابتدایی در مدرسه‌های افغانی می‌پرداخت و هیچ‌گاری را دون شان خود نمی‌دانست. در بین افغانان بسیار محبوب است. کوتاه‌شده سخنان او را در زیر می‌خوانید:

رئیس فاکولته برای پروگرام فوق‌لیسانس بودم. پیش از آنکه روسها بیایند در وزارت دادگستری مشاور در امور قانونگذاری بودم. چون تعداد زیادی از استادان افغانی در اثر تجاوز روسها فرار کرده بودند و کمبود استاد خیلی محسوس بود. برخی دانشجویان بودند که کاندیدای استادی شده بودند. با آمدن روسها چون استاد کم بود و این کاندیداهای استادی هم به من ابراز تمایل می‌کردند که به دانشگاه بروم و به خصوص وزارت دادگستری هم ترجیح می‌داد که من از وزارتخانه بروم. به خاطر پاسخ گفتن به خواهش آن کاندیداها رفتم به دانشگاه و به دیپارتمنت فلسفه رفتم. کارهایی می‌کردیم ولی در سطح محدود. در واقع "تقیه" فرهنگی می‌کردیم. نشریه نبود. از ایران دیگر آمدن کتاب قطع شده بود. ولی روسها علاقه داشتند که به شوروی سفر کنم. به خاطر این که به شوروی بروم آدمم به ایران. چون در آنجا برنامه‌های درست می‌کردند که مصاحبه بکنی و تلویزیون بروی و آکادمیها را ببینی. می‌خواستند که کسانی را که سرشناس هستند به مسکو ببرند و تبلیغات بکنند. اگر این مسئله نبود ترجیح می‌دادم همان‌جا بمانم و به برادران افغانی

که در انزوا به سر می‌برند کمک کنم و کارهای فرهنگی بکنیم. همین‌حالا هم انگیزه‌ام این است که با کتاب و نوشته با آنان ارتباط داشته باشم.

از زمان ظاهرشاه دانشجو به شوروی فرستاده می‌شد. بیشتر رشته‌های فنی می‌خواندند. حدود سی درصد در رشته‌های زبان‌شناسی درس می‌خواندند و برای آن بود که مسائل پشتو و فارسی را دامن بزنند. در سایر رشته‌های علوم انسانی دانشجو کم بود. پیش از اشغال افغانستان روسها گرایش داشتند که جهت پشتو را بگیرند ولی حالا که افغانستان را اشغال کرده‌اند نسبت به این دو زبان روش بی‌تفاوت دارند. پیش از

برادران ایرانی در کنار مشکلپاشیان یک مسئله‌ی دیگر به نام افغانان دارند. توی صف، موقع توزیع خواربار و... البته برخوردی هست ولی نباید آن را یک دردرس دانست. بیشتر اختلافات فکر می‌کنم براساس برنامه‌هایی است که طرح می‌شود. وقتی در کابل بودم هواداران شوروی که از ایران آمده بودند به من می‌گفتند کوچکترین مسئله را علیه افغانان یک پرونده می‌کردیم و می‌گفتیم کسانی که از افغانستان آمده‌اند اشرار هستند ولی آنان که در افغانستان هستند مردم زحمتکش هستند.

۱۳۶۶ از رادیو شنیدم که صفی‌الله افضلی در ایران به قتل رسیده است. دگرگون شدم زیرا همان یک دیدار مرا به وسخت علاقه‌مند کرده بود. مجاهدان در همان‌هنگام گفتند که عوامل حکومت افغانستان یا شوروی در ایران او را به قتل رسانده‌اند. بعد در نشریه‌ی "میثاق خون" عکس او را دیدم و گزارش مراسمی را خواندم که برای او در پیشاور برپا شده بود. از دست رفتن او بی‌تردید ضایعی برای افغانستان است. کوتاه‌شده‌ی سخنان صفی‌الله افضلی را در زیر می‌خوانید. روانش شاد:

سی و دو سال دارم. مسئول جبهات شهید افضلی در افغانستان هستم. در دانشگاه بودم. دانشکده علوم طبی کابل. فارغ التحصیل شدم. در دوره دانشجویی ضد دولت مارکسیستی فعال بودم. موقع تره‌کی مرزبان بردند. اینها زمان داود کاره‌ای نبودند و می‌توانستند مبارزان را شناسایی کنند. در آغاز بزرگترین ضربه را از اینها خوردیم. تعداد زیادی از مجاهدین را کشتند. من که شبانه‌روز شکنجه می‌شدم و چون اقرار نکردم رها شدم. یکی از شکنجه‌ها بیدار خوابی بود. بعد با جوب کتک می‌زدند به پشت سر و کمر. پنجه‌های یا را به برق وصل می‌کردند. ولی بدترین شکنجه بیدار خوابی بود. سال ۱۳۵۸ به ایران آمدم. بعد به جبهه بازگشتم چون عده‌ای از دوستان ما شهید شده بودند.

مرکز جبهه شهید افضلی شهر هرات است. شهر هرات پنجاه به صد دست ما و پنجاه به صد دست دولت است. جبهه‌های دیگر هم داریم. ما در جبهه به مشکل خو گرفتیم. مردم افغانستان مردم مقاومی هستند. وقتی که ما نان خشک داریم راحتیم. روغنی از شهر می‌خریم. بندرت گوشت می‌خوریم. مشکل دارو زیاد داریم. یعنی مجاهدان به علت نبودن دارو در اثر زخمهای سطحی شهید می‌شوند. هر گروه ما یک نفر را دارد که کمکهای اولیه را می‌داند. فاصله‌ی ما تا ایران ۱۶۰ کیلومتر است. روسها مین‌گذاری کرده‌اند. هر مجروحی که با الاغ بیاید در راه شهید می‌شود. در این‌جا هم مرجع شخصی نداریم. بیمارستان تربت‌جام و بهداری تایباد مجروحین را قبول می‌کنند. بیمارستانهای مشهد کمتر قبول می‌کنند. از این‌بابت گله داریم. می‌بینیم که این‌جا هم پول حاکم است. توقع نداریم.

از سال ۱۳۵۲ متعلق به جمعیت اسلامی هستیم. در داخل سنگرها هیچ حزبی دستور نداده. سنگرهای مقاوم افغانستان به دستور کسی کار نکرده. مردم افغانستان مردمی



سمند غوریانی، استاد سابق دانشگاه کابل.

گفتگو با فرمانده افضلی

وقتی که

نان خشک داریم

راحتیم

اشغال می‌خواستند از این مسئله استفاده بکنند و اختلافات را دامن بزنند.

اگر امکانات پیدا شود می‌خواهیم که برادران افغانی ما سواد بیاموزند. سواد در حد معمولی برای افغانان کافی است. داوطلب تحصیل زیاد است ولی چون جابه‌جا می‌شوند و در یک منطقه نمی‌توانند بمانند یا استاد نیست مشکل می‌شود. اگر کمک ایران باشد می‌توان کارهایی کرد البته می‌دانیم که امکانات ایران هم کم است.

برادران افغانی که وطن خود را ترک می‌کنند با یک احساس مملکت خود را ترک می‌کنند. اینها حالت روانی یک آواره یا پناهنده را دارند و بسیار زود تهییج می‌شوند و برانگیخته می‌شوند و هم‌زمان با این یک توقعاتی دارند وقتی به کشور دیگر می‌روند. تماس ایرانیها در گذشته با افغانها خیلی محدود بود. در کابل استاد آلمانی، روسی، فرانسوی، مصری و عراقی داشتیم اما یک استاد ایرانی نبود. در گذشته تماسها را بسیار کوچک و محدود نگاه می‌داشتند.

انقلاب افغانستان و مهاجرت و جابه‌جا شدن تماس را به شکل وسیعتر به وجود آورد. حالا

۲۱ مرداد ۱۳۶۵

نرمانده افضلی یا چنان که افغانان می‌گویند قوماندان افضلی جوانی است مصمم که همه‌ی خصوصیات رهبری را دارد. صدایش گیراست و اراده‌اش آشکار. هنگامی که او را دیدم تازه از جبهه آمده بود و تنش رنجور و خسته بود. کاسه‌ی آب‌گوشت جلوی او بود. قدری آب آن را خورد و کنار گذاشت. روی دیوار تصویرهایی نصب است. همه آنان در جبهه شهید شده‌اند. به جز دوتن که از دوستان صفی‌الله بوده‌اند شش تن بقیه از بستگانش بوده‌اند. نخستین بار در ۱۸ تیرماه

هستند مسلمان، باایمان، باناموس و می‌خواهند دین خدا را ادا کنند.

اسیر افغانی و روسی داریم. ما اسرا را تحت تربیت قرار می‌دهیم چه افغانی چه روسی باشد. ما اسیر را نمی‌کشیم. اسیر روسی در عرض شش‌ماه فارسی یاد می‌گیرد. اوایل افغانها به سربازان روسی قرآن شریف می‌دادند و همین باعث شد که روسها نگذارند یا ما تماس بگیرند. یک سرباز روس که از تاجیکستان شوروی است و پیش ماست مسلمان است. الان که سربازان روس هستند کمتر اسیر می‌شوند و بیشتر کشته می‌شوند. وقتی بفهمیم که سربازان روس هستند رحم نمی‌کنیم، شدت به خرج می‌دهیم. روسها مواد کیمیایی به کار می‌برند.

در اثر مواد کیمیایی ۷۵ نفر از بچه‌ها شهید شدند. بدن بچه‌ها سیاه می‌شد. بدن آبله می‌شد. خونریزی ندارد. در این حالت معلوم می‌شد که در اثر استنشاق مواد کیمیایی شهید شده‌اند.

ما تنها از روسها در طول این مدت فقط هواپیما نگرفته‌ایم ولی از بقیه سلاحها از همه چیز غنیمت گرفته‌ایم. ارتش افغانستان فقط از طریق اسارت سربازگیری می‌کند. ولی جوانان به انقلاب ما می‌آیند. اگر جوانان نمی‌آمدند انقلاب نمی‌توانست تداوم بیابد. از مهاجرین هم به مجاهدین می‌پیوندند. برخی از مهاجرین چون به علت تربیت و وضع فرهنگی خود هراس دارند از این رو کمک مالی می‌کنند.

از دانشجویان دوره‌ی ما فقط سه فی صد

این گزارش بخشی از پژوهشی بود که از سال ۱۳۶۵ آغاز گردید و همچنان ادامه دارد. می‌خواستیم قسمتی از این تحقیق را در مجموعه‌ای که جداگانه در زمینه‌ی ایران-شناسی دیده‌ام به چاپ برسانم اما به علت تمایل سردبیر آدینه‌گوشه‌هایی از گزارش کامل را به شکل کنونی آماده ساختیم که تقریباً همزمان با گفتگوها و موافقتهای ژنو به چاپ برسد. من نیز از این رهگذر سود خواهم جست و از انتقادات و نظرهای خوانندگان عزیز در بهبود کار خود بهره خواهم گرفت. پیمانهای ژنو که خروج شوروی را از افغانستان تدارک می‌بیند با مخالفت و بدگمانی سازمانهای سیاسی و مجاهدین افغانی روبه‌رو شده است. این پیمانها گوشه‌ای از توافقات کلی‌تر آمریکا و شوروی است. به راستی هیچ‌کس نیست که صلح و امنیت را در جهان ننساید و خواستار امحاء جنگ‌افزارهای نابودکننده هستی و زیست در جهان نباشد. آنچه نگرانی کشورهای منطقه را تشدید می‌کند این است که همراه با این پیمانها تقسیم‌بندی حوزه‌های

یا چهار فی صد با دستگاه دولت همکاری کردند. عده‌ای رفتند آمریکا، آلمان و کویت. یک‌عده هم با مجاهدین همکاری می‌کنند. از استادان دانشگاه زمان ما هفتاد فی صد به مجاهدین پیوسته‌اند. به من در تربیت‌حام یک راپرتی رسید

که تو هیچ وقت از بین خیابان رد نشو. تعدادی چپی از نوکرهای روس تصمیم گرفته‌اند تو را توسط ماشین زیر بگیرند و ترور کنند. برای خود من تاحال اتفاقی نیفتاده ولی برای مجاهدین دیگر اتفاق افتاده که به خانه‌هایشان هجوم برده و کشته‌اند.



فرمانده صفي الله افضلی در اردوگاه.

افغان در این مقطع، نفاق و ستیزهای گروهی می‌تواند باشد و باید به خاطر داشت که پیمانهای ژنو با توجه به این ضعف نیروهای افغانی شکل گرفته است. تقویت همبستگی بین نیروهای جنگنده افغان و تحکیم دوستی درازمدت با مردم ایران راه پیروزی را هموار می‌سازد و امکانهایی واقعی برای توسعه و ترقی افغانستان پدید می‌آورد. درحالی که تن دادن به ستیزهای گروهی و گرایش به پیروزیهای زودگذر ثمری جز گریز از واقعیت و پراکندگی و در نهایت تجزیه و گسیختگی به بار نخواهد آورد. باید پذیرفت که بقای کشور مهمتر از شکل حکومت است.

برای آنکه گزارش حاضر بتواند در یک شماره مجله آدینه به چاپ برسد ناچار بخشهایی از آن را حذف کردم. امیدوارم به بدفهمی نینجامد.

چنگیز پهلوان

اردیبهشت ۱۳۶۷

تازه نفوذ شکل گیرد و سود و حیات ملی کشورهای منطقه را از دیده دور دارد و حتی به عمد زیر پا گذارد. ایران کشوری است یک و تنها در این منطقه که ناچار باید به شناسایی دوستان و دشمنان خود بپردازد و به ارزیابیهای تازه‌ای از وضعیت راهبردی خود دست بزند. حوزه‌ی گسترده فرهنگ ایرانی این امکان را فراهم می‌آورد که متحدان پایدار و ناپایدار خود را تمیز بدهیم و از شتاب و هیجان بهره‌یزیم. درضمن نباید از یاد برد که هر سیاست خارجی درازمدتی تنها با اتکا به همبستگی درونی ملی کامیاب می‌گردد. بقای ایران در این آخرین سالهای قرن بیستم و در آستانه قرن بیست‌ویکم در گرو سیاستهای اندیشمندان و دورنگرانه است. مردم افغانستان نیز در موقعیت حساسی قرار گرفته‌اند. حال که پیمانهای مصلحت‌آمیز به امضا رسیده است پرهیز از نفاق و چنددستی یک ضرورت تاریخی و حیاتی شده است تا سالها نبرد و پیکار خونین را به شاهراه پیروزی بیندازد. دشمن بلافصل مردم